

فضولی از شاعران قرن دهم

دکتر برات زنجانی، استاد سابق دانشگاه تهران

حکیمہ

دیوان ملا محمد بن سلیمان بغدادی در آنکارا چاپ شده است و اغلب کتابخانه‌های جدید
الاحداث آن را ندارند و بدین سبب در ایران خواندنده‌ی اندک داشته است ما در این مقاله سیری
در دیوان فضولی می‌کنیم و نکات برجسته از آن را یادآوری می‌نماییم، او شاعر قرن دهم و
شیعی مذهب است و ارادت خاصی به حضرت علی علیه السلام و خاندان نبوت دارد. فرط علاقه
و شدت ارادت او را بظاهر علی‌اللهی و از خرقه‌ی غالیه نشان می‌دهد تا نظر شما چه باشد؟

کلید واژه‌ها

غالية، على، الله، فرط ارادت، شيعي، نبوت.

مقدمه

ملاً محمد بن سلیمان بغدادی از بزرگان شعرای قرن دهم هجری است. دیوان فارسی و ترکی و اشعاری به عربی دارد در قصیده و غزل و قطعه و ترکیب‌بند و مثنوی و رباعی و ساقینامه هنرنمایی کرده و خاقانی شروانی و امیر خسرو دهلوی و عبدالرحمن جامی را ستدده است:

<p>دل من پیر تعلیم است و من طفل سبق خوانش سوی دریای هند ارسال کرد از سوی شروانش روان سوی خراسان کرد از دلهی و ملتانش فرستاد از برای خادمان شاه مردانش</p>	<p>زهر علمی دلم را بهره ده یا رب چو میدانی زکان طبع زیولادی بروون آورد خاقانی به استادی از آن پولاد خسرو ساخت مرأتی جلایی داد آن را جامی آنگه جانب بغداد</p>
---	--

(دیوان ص 31)

در سرودن این قصیده فضولی از خاقانی تقلید کرده است. قصیده خاقانی با مطلع ذیل آمده است:

<p>مرا دل پیر تعلیم است و من طفل زبان دانش</p>	<p>دم تسليم سر عشر و سر زانو دبستانش</p>
--	--

(دیوان خاقانی، ص 290)

امیر خسرو دهلوی که فضولی از او بنام خسرو در ایيات بالا یاد کرده در همین وزن و قافیه قصیده‌ای دارد که او هم از خاقانی پیروی کرده است:

<p>دلم طفل است و پیر عشق استاد زبان دانش</p>	<p>سوداد لوحه سبق و مسکنت کنج دبستانش</p>
--	---

(لغتنامه بنقل از امیر خسرو)

سبک خاقانی برای امیر خسرو و فضولی خوشایند شده و هر دو از آن متأثر شده‌اند. در بیت سوم منظور از مرآة، آئینه‌ی اسکندری یکی از مثنوی‌های امیر خسرو دهلوی و منظور از دلهی، شهر دهلي و در بیت چهارم مراد از «جلایی داد آنرا جامی» هفت اورنگ سروده‌ی عبدالرحمن جامی است. در حالی که جامی و امیر خسرو هر دو از پنج گنج نظامی پیروی کرده و آئینه اسکندری و هفت

اورنگ را ساخته اند، فضولی در دیوان فارسی خود از نظامی نامی نبرده است. شاید علت این امر اختلاف در باورهای مذهبی بوده است.

فضولی اغلب در مدح حضرت رسول اکرم (ص) و آل او خصوصاً در تعریف حضرت علی (ع) و امامان دین سخن گفته است. بر اثر ارادت خالصانه که به حضرت علی (ع) داشته غلو آمیز سخن گفته است از آن جمله:

می گوید در شب معراج دلدل حضرت علی (ع) با براق پیغمبر اکرم (ص) همعنانی کرده و تا عرش رفته است و نیز گفته است که: حکم حضرت علی (ع) و رضای خداوند توأمان است: ای دلدل تو از کره‌ی تنگنای دهر تا عرش با براق نبی رفته همعنان از بطن قدرت آمدیم به مهد فعل حکم تو و رضای خدا هر دو توأمان (دیوان، ص 134)

و در جایی گفته که: حضرت علی (ع) از بندگی تا حد الوهیّت رسیده و راهنمای راه عرفان است: از که پرسم ره سوی عرفان که در بزم وجود هر که را دیدم زجام بیخودی لایعقل است زین ره مشکل مگر ما را به سر منزل برد اقتدائی آنکه حلال جمیع مشکل است آنکه تا حد الوهیّت زسلک بندگی ذات پاکش را بهرشانی که گویی قابل است (دیوان، ص 152)

و در جایی صفات حضرت علی (ع) را چون صفات خدا بی‌برهان دانسته است. شه سریر سلوانی امام انس و ملک که وصف او چو صفات خداست بی‌برهان (دیوان، ص 171)

در جایی گفته که مردم در وجود حق به گمان بودند و وجود حضرت علی (ع) سبب شد که گمان مردم به یقین مبدل شد به عبارت دیگر علی (ع) خدای مجسم است: عالم اگر چه داشت گمان در وجود حق حقا که شد یقین به وجود تو آن گمان (دیوان، ص 135)

و مصرع معروف وقت است که: «دلدار سفر کرده‌ی ما از سفر آید» که اغلب مردم شیعه آن را در وصف و تمنای ظهور حضرت مهدی (ع) می‌دانند، فضولی در وصف حضرت علی (ع) سروده و گفته است:

در باغ امل نخل تمّنا بیرآید	وقت است که شام غم هجران بسر آید
در ظلمت شب مژده‌ی فیض سحر آید	ماه غرض از مطلعِ امید بر آید
در آرزوی وصل دعا کارگر آید	از برج وبال اختر طالع بدر آید
	دلدار سفر کرده‌ی ما از سفر آید

(دیوان، ص 603)

این ابیات نشان می‌دهد که فضولی به رجعت حضرت علی (ع) قائل بوده است حال ممکن است کسی ادعای کند که این اشعار در مدح امام زمان (عج) سروده شده است. در جواب گوییم این مسیح (هفت پاره) در اصل ده قسمت است ما قسمت اول آن را آوردیم ناچار قسمت‌های دیگر را که صراحةً دارد در مدح حضرت علی (ع) سروده شده در اینجا می‌آوریم تا خوانندگان به مقصد و مقصود شاعر پی ببرند:

مسیح دوم:

نزدیک شو و دور کن این درد و بلا را	ای درد و بلا دوریت ارباب وفارا
بردار زرخ پرده و بنمای لقا را	داریم تمنای لقای تو خدا را
رحمی کن و مگذار دگر پیک صبارا	ای کرده فراموش در این واقعه ما را
کان بیخبر از تو به من بیخبر آید	

مسیح سوم:

در جان حزین آرزوی روی تو داریم	عمری است که شوق رخ نیکوی تو داریم
در سینه هوا قدر دلجوی تو داریم	در دل شکن سلسله‌ی موی تو داریم
پیوسته خیال خم ابروی تو داریم	در سر هوس خاک سر کوی تو داریم

ای خوبتر از هر چه به پیش نظر آید

مسیع چهارم:

ما یم که در دوستیت یک جهت‌نیم
در راه تو هر عهد که بستیم بر آنیم
عمری است که تو غایبی و ما نگرانیم
در آرزوی روی تو با آه و فخانیم
دور از تو بسی خسته‌ی دل سوخته جانیم
مپسند کزین بیش در این غصه بمانیم
اگذار که حاره انتن فرمده‌یم، آوا

مسیح بنحمٰن

داریم دل مضرب و جان مکدر	در محنت هجران تو ای سرو سمنبر
گردد زنسیم اثرش باز معطر	کو مژدهی وصلت که دماغ دل مضطرب
در دشت احد وقت هجوم صف کافر	زانسان که نوید ظفر از ایزد داور

مسیح ششم:

در تمثیلت کارِ قضار کارگر اوست	شاهی که سر چرخ بین خاکِ در اوست
ایجاد بشر پرتو فیض نظر اوست	اوراق فلک دفتر فضلِ هنر اوست
نخلی است که توفیق ولایت ثمر اوست	بحیری است که ارواح ائمه گهر اوست
هیهات که از نخل دگر این ثمر آید	

مسیع هفتم:

مشکل که وجودی زتو پاکیزه تر آید
ای ذره ای از خاک درت طینت آدم
ای بنیه‌ی عالم به تولای تو محکم
تشریف امامت به وجود تو مسلم
وز دولت پابوس تو آن خاک مکرم
ذات تو به مجموعه‌ی موجود مقدم
تا هست ز عالم اثر بنیه به عالم

مسیع هشتم:

شاها تو همانی که بر این صفحه‌ی ایام
در اول حال از تو رقم شد خط اسلام
پیش از توز اسلام نمی‌برد کسی نام
حالا که جهان یافته با شرع تو آرام
گر جمع پریشان سیه نامه‌ی بدنام
خواهند که این صبح به تزویر شود شام
مپسند که تزویر چنین معتبر آید

مسیح نہام:

با تیغِ دو سر قصد سراهله خطا کن
درد دل شوریده‌ی ما بین و دوا کن
در کار عدو قاعده‌ی صبر رها کن
مگذار که خاری بهسرا هنگز آید

مسیح دھم:

شها اثر دوستیت رونق دین است
هر کس که درت را ز غلامان کمین است
مدّاحی تو کار فضولی حزین است
تا بلبل طبیعی به فصاحت بسر آید

(دہلی، ص 603 تا 607)

(دیوان، ص 603 تا 607)

در مسیع ششم:

بحری است که ارواح ائمه گهر اوست نخلی است که توفیق ولایت ثمر اوست

در مسیع هفتم:

ذات تو به مجموعه‌ی موجود مقدم	تشریف امامت به وجود تو مسلم
تا هست ز عالم اثر بنیه‌ی عالم	ای بنیه‌ی عالم به تولای تو محکم

در مسیح هشتم:

شاها تو همانی که بر این صفحه‌ی ایام در اول حال از تو رقم شد خط اسلام

پیش از تو ز اسلام نمی‌برد کسی نام حالا که جهان یافته با شرح تو آرام

مسیح نهم:

با تیغ دو سر قصد سراهل خطا کن سر متصل از تن به سرتیغ جدا کن

1- ارواح ائمه از گوهر پاک حضرت علی (ع) است.

2- تشریف امامت به وجود علی (ع) مسلم شده است

3- بنیه‌ی عالم بر تولای حضرت علی (ع) محکم شده است

4- شاه: لقب حضرت علی (ع) شاه ولایت بوده است و اول مردی است که مسلمان شده است (حبیب السیر، ج 1، ص 308).

5- تیغ دو سرتیغی است که تنها در تماثیل آن حضرت نقاشی می‌شود.

نتیجه:

مقصود فضولی از «دلدار سفر کرده‌ی ما از سفر آید» که جزو این مدحیه ده بندی آمده تعریف حضرت علی (ع) می‌باشد و در مدح امام زمان سروده نشده است.

بدیهی است این تصویر و تصوّر غلوّ گونه از ارادت پاک و بی‌آلایش فضولی نسبت به علی (ع) حکایت دارد و گرنه فضولی می‌داند که خداوند متعال آفریننده‌ی و علی (ع) آفریده شده و یکی از بندگان مخلص خداوند است. اما فضولی از تعریف و بزرگداشت سیر نمی‌شود و با ایاتی که گفته شد عطش خود را فرو می‌نشاند.

نیم در مهر او از مالک و عمار و بوذر کم چو صدقم از همه بیش است کم از کس چرا باشم
(دیوان، ص 156)

متکلم صوفی روش

فضولی از متکلمان است و در دیوان فارسی برای اینکه سخن خود را به کرسی نشاند از آیات و اخبار و حدیث استفاده کرده است و شکی در متکلم بودن وی نیست اما به عرفان گرایشی قابل توجه دارد بهمین جهت به او صفت «صوفی روش» دادیم.

فضولی درباره‌ی عرفان خود گوید:

عمر کردم تلف از غایت بی عرفانی
مدتی بهر یقین در پی کسب عرفان
کاین متعای است که دارد همه جا ارزانی
چون گشودم به یقین دیده‌ی عرفان دیدم
(ص 137)

گویی مفهوم این دو بیت از باباطاهر در ذهنش بوده است:
به صحرابنگرم صحراتو وینم به دریابنگرم دریاتو وینم
به هر جابنگرم کوه و در و دشت نشان از قامت رعناتو وینم
(دیوان بابا طاهر، ص 16)

و سروده‌ی سید احمد هاتف اصفهانی را تداعی می‌کند:
یاربی پرده از در و دیوار در تجلی است یا اولوالبصر
کوروش قاعد و عصا طلبی بهر این راه روشن و هموار؟!
(لغت نامه ذیل هاتف)

فضولی عبارت: «المجازُ قنطرةُ الحقيقةِ» را که در متون عرفانی به کرات یاد شده به نظم در آورده و گفته است:

ز عشق مگذر اگر بر مجاز هم باشد که مرد را به حقیقت مجاز راهبر است
(دیوان، ص 125)

فضولی همانند عارفان بزرگ نظیر بایزید بسطامی و شیخ ابوالحسن خرقانی کعبه را در وجود

خود یافته و گفته است:

چه بندی به عزم ره دور محمل	اگر نیت کعبه و صل داری
چه آید ز سودای قطع مراحل	چه خیزد ز تشویش طی بوادی
به گامی توانی رسیدن به منزل	قدم بر سر کام خود نه کز این ره
تو در قطع این یک قدم راه کاهل	بجز یک قدم راه تا کعبه از تو

(دیوان، ص 35 و ص 36)

او سخن عارفانه و پر معنای خواجه عبدالله انصاری را که می‌فرماید: «خدایا همه تو و ما هیچ سخن این است بر خود می‌پیچ» در لباس نظم آورده و معنا را به بهترین نحو ادا کرده است:

ای دل اگرت هوای این درگاه است بگذر ز وجود خود که سد راه است

نفی خود و اثبات خدا باید کرد این معنی لا اله الا الله است

(دیوان، ص 647)

فضولی عرفان را چراغ معانی قرآن و راه خداشناسی می‌داند: «نگاه کنید به مناجات خواجه عبدالله انصاری چاپ کتابفروشی فروغی چاپ چهارم تهران ۱۳۶۱»

حمد بی حد احدي را که کمال کرمش
داد سر رشته اقبال به دست خردش
تا به هنگام عمل فرق بد و نیک کند
تا کند کام دل از معنی قرآن حاصل

فضولی به آیات ۱۹ و ۱۳ در سوره‌های ۱۳ و ۳۹ قرآن کریم که می‌فرماید: «انما يتذکر
أولو الالباب» نظر داشته و قرآن را «نصیحت نامه» هم نامیده است:

ز بهر آنکه هر کس فرق سازد نیک را از بد نصحيت نامه‌ای آمد ز ایزد نام فرقانش (ص 24)

شاعر معنی و مفهوم دو بیت از مولوی را که رنگ عرفانی مخصوص دارد:

موسیئی با موسیئی در جنگ شد موسی و فرعون دارند آشتی	چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد گر به بی‌رنگی رسی کان داشتی
---	---

(شرح دیوان اسیری، ص 338)

ز بحث مسائل ز جمع رسائل بود بی شک از اختلاف مسائل نقیض تو گوید زهی دین باطل	مجوهره به کشف رموز حقایق که گمراهی رهروان حقیقت تو هر مذهبی را که بر حق شناسی
---	---

(ص 33)

یک مورد از اختلاف عقیده‌ی فقهها با عرفا
 عرفا و فقهها در یک نکته اختلاف نظر دارند با توجه بدان نکته فقیه را از عارف باز می‌توان
 شناخت.

فقهها: معتقدند اگر کسی گناه کند و سپس توبه کند و توبه اش پذیرفته شود مانند کسی است که هرگز گناه نکرده است.

عرفا: معتقدند گناهکاری که توبه کرده و توبه اش هم پذیرفته شده از مجازات معاف است اما با کسی که گناه نکرده یکی نیست.

وز طاعت و معصیت تبرزا کرده ناکرده چو کرده، کرده چون ناکرده وانگه بخلاص خود تمّنا کرده ناکرده چو کرده، کرده چون ناکرده	ماییم به عفو تو تو لا کرده آنجا که عنایت تو باشد، باشد منسوب به ابوسعید ابی الخیر است: ای نیک نکرده و بدیها کرده بر عفو مکن تکیه که هرگز نبود
--	---

(معجزات سخن پارسی، ص 33)

و سعدی هم که از متکلمان صوفی مشرب است راه ابوسید ابی الخیر رفته و گفته است:
ور صد هزار عذر بخواهی گناه را مرشوی کرده را نبود زیب دختری
(دیوان، ص 951)

شکسته قده گر بینندن چست
نیاورد خواهد بهای درست
و در بوستان گوید:

گرچه شک نیست در این قول که غفران آخر می‌کند رفع خطأ و خلی عصیان را اول حال اگر میل معاصری نکند به از آنسست که آخر طلب غفران را (دیوان، ص 616)

نمونه‌های دیگر از بینش عرفانی فضولی

نکو اگر نگری هیچ خلقتی بد نیست
به نسخه‌ی هنر هیچکس مکش خط عیب
به کارکوش که در کارخانه‌ی عالم
تفاوت بد و نیکی که هست در نظر است
به عیب کش خط اگر مدعای تو هنر است
بقدر حاصل هر کار مزد کارگر است
(ص 124)

نیازمندی مسنتی که از سر عجز است به از نماز فقیهی که سر نهد به غور
(ص) 162

خدا گر در خور اعمال خواهد دید در مردم
نخواهد دید چشم کس جمال حور و غلمناش
و گر هر کس که سهوی کرد محروم است از جنت
نخواهد برد از جنت تمتع غیر رضوانش

برای خود فروشیده است این تزیین دکانش
نه از بهر خدا تعمیر مسجد می‌کند زاهد
مگو تسبیح گردان است انگشت ریا پیشه
پی دنیا خریدن می‌شمارد نقد ایمانش
اگر پیوسته پُر باشد ز می‌بیمانه‌ی رندی زشیخی به که با معبد خود سست است پیمانش

(ص 19)

به هر علمی که داری اعترافی کن به نادانی
که دانا چون شود مغور می‌خوانند نادانش

(ص 18)

فضولی و تصویرسازی

منوچهری دامغانی قصیده‌ای در لغز شمع ساخته و به مدح ابوالقاسم حسن عنصری گریز
جسته است و قصیده‌ای او در ادبیات فارسی بسیار مشهور است و کسی نتوانسته با او هم عنانی کند.
ای نهاده بر میان فرق جان خویشتن جسم ما زنده به جان و جان تو زنده به تن

(دیوان منوچهری، ص 70)

فضولی از آن قصیده متأثر شده و در وصف ناقه قصیده‌ای ساخته و به مدح حضرت امام حسن
(ع) پیشوای دوم شیعه گریز زده است. فضولی برای رسانیدن پیغام به حضرت امام حسن(ع) و
سایر مقیمان بقیع ناقه را پیک ساخته است. عجیب است هر دو قصیده در تعریف «حسن» است.
۱- ابوالقاسم حسن عنصری - ۲- امام حسن علیه السلام دومین پیشوای شیعیان جهان.

عنصری شاعر و انسان معمولی است اما امام حسن علیه السلام فرمان امامت دارد. به قول
معروف: «از این حسن تا آن حسن صد گز رسن» واجر و پاداش فضولی بیش از منوچهری
دامغانی است. ما قسمتی از این قصیده را برای تیمن و تبرک می‌آوریم:

خیز ای ناقه دوران روشن گردون تن
که چو بدرت کفِ پا هست هلالت گردن
ای چو دوران روشت لیک نه بیرحم چو او
هر که را دید غریب است رسانده به وطن
که ز تو هست بیابان همه دم رشک چمن
توبی آن بادیه پیمای بیابان پرورد

خارها را همه رفته شکفانیده سمن
بود کف آنکه چو سیماب فشاندی ز دهن
دادی از درج به او در ثمین بهر ثمن
که قدم بر قدم صالحی و ویس قرن
زیبیت همچو خور از شعشه‌ی نور رسن
دادخواهی مگر از جور سپهر پرفن
دارد از دست تو زنگ تو دمادم شیون
جرس آن دم که ز تحریک تو آید به سخن
مگر آن دل که بود چون جرس از آهن
هست در سینه چو عشاّق ترا داغ کهن
خوشتر از رایحه‌ی نافه‌ی آهی ختن
منتظم گاه به سلکی شده چون در عن
گاه پا بسته‌ی یک رشته شده چون سوزن
گاه بار همه گاه از همه باری دامن
همه آواره چواز لطف تو دارد مسکن
من هم آواره‌ام از نازمکش سر از من
می‌بری قافله‌ای باز ز بابل به یمن
تا کشی رخت به بطحا به طریق این
قدم بسته دلی سوخته چون شمع لگن
که ترا داده قضا و قدرت آنجا رفت
بگذاری چو فرایض نگذاری چو سن
ز من خسته نهی روی به درگاه حسن

هر کجا بوده دمی جای تو دندان و لبت
حیرتی داده مرا دست که در خوردن خار
پا گرفتی زمین خار و برای حلّت
از تو آید که کنی رهبری اهل طریق
سزد از اطلس زربفت خورت جل چون کوه
چند آیی به سر زانو و فریاد زنی
نیستی ظالم و این طرفه که چون مظلومان
در جواب خبر راه به آهنگ حُدی
زره شوق دلی نیست که از جا نرود
نورسی لیک ز بار غم چرخ کچ رو
بوی موی تو چنین چین شده همچون نافه
گاه فرد آمده چون جوهر فرد خردی
گاه سرتافته از چرخ بسان رشته
می‌کشی از ره غم‌خواری و بی پروای
همه افاده چو برداشته‌ی تست از خاک
من هم افتاده‌ام از لطف سوی من بخرام
دی شنیدم که از آهنگ حجازی به عراق
تا شوی زایر یشرب به زمان اسعد
من چو در قید معاش و غم آنجا زارم
چون نهی بار در آن ملک به شکرانه‌ی آن
چشم دارم که پیام من دل سوخته را
گویی اندوه دل من به مقیمان بقیع

آن ولیعهد علی کز ره احسان نطقش
شـهـد داده عـوـض ز هـر جـفـای دـشـمـن
(ص 186)

نگارنده را عقیده بر این است که فضولی عمق معانی این قصیده را با توجه به آیه‌ی ۱۸ از سوره ۸۸ قرآن کریم به دست آورده و به رشته‌ی نظم کشیده است آنجا که می‌فرماید: «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْأَبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ»

نظمی گنجوی را نخستین سراینده ساقی نامه دانسته‌اند بعد از نظامی دیگران هم ساقی نامه ساخته‌اند فضولی نیز ساقی نامه دارد برای نمونه چند بیت از ساقی نامه‌ی او ذکر می‌گردد:

چو جامي گرفتم من ناتوان ز ساقی به ارشاد پير مغان
فرح بر فرح ذوق بر ذوق یافت از آن جان دل نشأت شوق یافت
دل خاليم مخزن راز شـد در معرفت بر دلم باز شـد
عفاک الله اـی ساقـی تـیـزـ هوـشـ کـهـ کـرـدـیـ نـظـرـ بـرـ منـ درـدـ نـوشـ
بهـ مـیـ بـنـدـ بـگـشـادـیـمـ اـزـ زـبـانـ کـهـ ظـاهـرـ کـنـمـ بـرـ توـ رـازـ نـهـانـ
کـنـونـ غـافـلـ اـزـ مـیـ مشـوـمـ بـدـ لـبـالـ بـدارـ وـ پـیـاـپـیـ بـدـهـ
بـهـ سـبـعـ المـثـانـیـ کـهـ تـاـ هـفـتـ جـامـ پـیـاـپـیـ بـدـهـ جـامـ وـ پـرـ کـنـ تمامـ

(ص 1677)

نمونه ای از طنز:

دهر را طعنه زنی گفت: زن عشه گری است
تند شد دهر که بر من به زنی طعنه مزن
بکر را چون نرسد مرد چرا باشد زن
آنکه مرد است بهمن دست تعزّز نرساند

دو رباعی از فضولی برگزیده ام:

شـهـ زـادـهـ بـهـ ذـلـتـ وـ گـداـزادـهـ بنـازـ
فرـيـادـ زـ دـسـتـ فـلـكـ سـفـلـهـ نـواـزـ

نرگس ز بر هنگی سرافکنده به پیش
صد پیرهن حریر پوشیده پیاز (660)

شمشاد که گشته سست بهقد تو اسیر
خاک چمنش گرنشدی دامنگیر
می رفت پیت چو سایه ای بدر منیر
ور آب پیايش ننهادی زنجیر

(658)

وزن جدید و خوش آهنگ

فضولی در فنون مختلف ادبی خود آزمایی کرده و به نحو مطلوب از عهده برآمده از آن جمله وزن جدید و خوش آهنگ مفاسullen فع یا مفاعولاتن باید قرار گیرد که در شکل اول، بحر و وزنی تازه در ۱۶ رکن به وجود می‌آید و در ادب فارسی غیر معمول است ولی در شکل دوم، در بحر و وزن رجز مجنون مرفل خواهد بود که این زحاف هم در ادب فارسی معمول نبوده است.

وهي تختلف عن المفهوم الحديث للعقل، حيث تقتصر على العقل البشري.

لَا وَصَلَتْ شَرَابٌ كَوْثُرٌ حِلْيَهُ كَوْبَتْ فَضَاءٍ، حَنْتْ

پیلای هجرت عذاب دوزخ شب فراقت صباح محشر

توبی، بتان دا شکسته رونق، گل، از تو پرده هزار خجلت

گل سخن گو بتي تو اما بت سمنبر

به دور حسنت شده فسانه به بت پرستی هزار مؤمن

به تیغ عشقت بریده الفت زطاعت بت هزار کافر

منابع و مأخذ:

- 1- اسیری لاھیجی، دیوان، به تصحیح برات زنجانی، چاپ مک گیل، تهران، 1375ش.
 - 2- انصاری، خواجه عبدالله، مناجاتنامه، به کوشش کتابفروشی فروغی، چاپ چهارم، تهران، 1361ش.
 - 3- باباطاهر دیوان، به کوشش سازمان چاپ و انتشارات اقبال، تهران، 1361ش.
 - 4- خاقانی شروانی، دیوان، به کوشش ضیاءالدین سجادی، چاپ چهارم، کتابفروشی زوار، تهران، 1373ش.
 - 5- دهخدا، لغت نامه (ذیل هاتف)
 - 6- سعدی، بوستان، باب نهم، چاپ یونسکو، تهران، 1363ش.
 - 7- غیاث الدین بن همام الدین حسینی، تاریخ حبیب السیر، به کوشش دبیر سیاقی، ج اول، چاپ سوم، کتابفروشی خیام، تهران، 1362ش.
 - 8- فضولی، دیوان، به کوشش حبیبه مازی اوغلی، چاپ آنکارا، 1962م.
 - 9- معجزات سخن پارسی، به کوشش حسین وصال، تهران، بی تا.
 - 10- منوچهری، دیوان، به کوشش دبیر سیاقی، چاپ دوم، کتابفروشی زوار، تهران، 1338.